

هم باشند و بعد هم دیگری در همان فضای باز به این انتقادها پاسخ بدهند. متأسفانه برای نیروهای فکری فضایی فراهم نمی‌شود که نه در رسانه‌ها، بلکه در محیط‌های دانشگاهی هم بتوانند مطالب خود را بیان کنند. وقتی در دانشگاه‌ها گفته نمی‌شود، به فضای رسانه‌ای سرایت می‌کند که در این صورت به یوپولیسم تبدیل می‌شود.

■ **به قول شما جنگ عملا سال ۶۵ تمام شده بود، اما در نهایت در سال ۶۷ قطعنامه را پذیرفتیم. چرا پذیرش قطعنامه یا عبارت امام (ره) در باره جام زهر هنوز محل مناقشه است؟**

اساساً جنگ به یک بحث سیاسی تبدیل شده است. انگار شهدا برای یک عده هستند و بقیه هم ضد شهدا هستند. یا از سوی دیگر، انگار کسانی که جنگیدند آدم‌های بدی بودند و دیگران آدم‌های خوبی هستند. چرا این طوری می‌کنیم؟ مگر همه ما در یک کشتی ننشسته‌ایم؟ همه دچار جوزدگی هستند. کسی که هم جرات نمی‌کند از این جوزدگی پا را فراتر بگذارد، زیرا او را هو می‌کنند.

■ **چرا امام (ره) عبارت جام زهر را مطرح کرد؟** ببینید! چرا زهر، یک مسأله است و اینکه چرا سرکشیدم، مسأله دیگری است. وقتی جنگ تمام شد، شما ۷ ساله بودید، بنابراین نمی‌توانید درک کنید که چرا و چطور وقتی امام(ره) قطعنامه را پذیرفت، انگار آسمان روی سر ما خراب شده بود.

■ **این «ما» یعنی چه کسانی؟** نسل ما، به خاطرات زمندگانی که در آن دوره در جبهه هستند نگاه کنید، ویران هستند. می‌گویند چه می‌شنویم؟ در نظر داشته باشید که این روحیه جنگندگی مربوط به زمانی است که ما در ۴ ماه اول سال ۶۷ شکست‌های پشت سر هم را تجربه کردیم و این از زمانگاد در همین شرایط تکرار شکست‌ها، می‌گویند چه می‌شنویم؟ چرا قطعنامه را پذیرفتیم؟. اما در همین شرایط، امام درواقع دارد می‌گوید «ای کسانی که حاضر بودید پا به پای من، خانه به خانه بجنگید... متأسفم» این تاسف یعنی زهر.

■ **آیا ظرفیت دفاعی و واقعیت اقتصادی کشور به نیروها منتقل می‌شد؟**

البته ما بچه‌های راوی که رگه‌های سیاسی داشتیم، با شامه خودمان وضعیتی شبیه به پذیرش قطعنامه را حس کرده بودیم. ببینید! حتی انتخاب عنوان «والفجر ۱۰» برای عملیات، یعنی ای مردم کشور، آماده باشید ما داریم جنگ را تمام می‌کنیم! والفجر ۱۰ در حلیجه بود. یا زمستان ۶۶ یک برنامه طنز در تلویزیون پخش شد که در آن، بندری می‌زدند و درباره پایان جنگ صحبت می‌کردند. من می‌فهمیدم که مسئولان کشور با این برنامه‌ها افکار عمومی را برای پایان جنگ آماده می‌کنند. اما در همان زمان آقای اردشیر لاریجانی به عنوان نماینده ویژه آقای ولایتی داشت در صحنه بین‌الملل سر قطعنامه چانه می‌زد. ما راویان یا بخش‌های سیاسی، می‌فهمیدیم که به پایان جنگ نزدیک می‌شویم، اما به رغم این امام خمینی در پیام ۱۲ فروردین ۶۷ خود گفت کمربندها را محکم کنید! این جمله برای ما عجیب بود، زیرا ما تا این زمان در دور پیروزی بودیم، پس چرا امام(ره) باید می‌گفت «کمربندها را ببندید»؟ ۱۷ روز بعد فاو سقوط کرد و نمی‌دانم آن جمله امام، ناشی از الهام بود یا خبری داشت.

بنابراین، صحنه را این طور درنظر بگیرید: افکارعمومی که منتظر است پیروزی را ببیند و حاضر نیست شرایطی را ببیند که یک طرف میز مذاکره صدام و طرف دیگر میز رئیس جمهوری ایران باشد، پذیرش قطعنامه برای این افکار عمومی بسیار تلخ بود. شما امروز این نقدها را مطرح می‌کنید، مگر آن زمان چنین وضعیتی برای مردم قابل درک و هضم بود؟ بنابراین، این می‌شود همان جام زهر.

■ **بنابراین جنگ، ابعاد بسیار متنوعی دارد که هنوز کار علمی و دقیقی درباره آن انجام نشده است.**

جمهوری اسلامی ثبات جهانی و منطقه‌ای دارد. اما تحولات داخلی آن هنوز آرام نیافته است. این چه وضعی است که هنوز همه با هم دعوا می‌کنند، آن هم دعوای پراانداانه! این چه وضعی است که نیروها با هم رقابت نمی‌کنند، بلکه یکدیگر را حذف می‌کنند. به خدا قسم شهادت قاسم سلیمانی یوم‌الله بود.

ملتی که این همه در فشار بود، ۴۰ میلیون نفر از جمعیت آن در تشیع پیکر شهیدی حاضر شد که می‌شد او را جناحی هم فرض کرد، اما هیچ کس او را جناحی فرض نکرد. می‌توانستند بگویند او پاسدار یا سپاهی است و به ما ربطی ندارد، اما کسی این حرف را نزد جنگ را تحلیل می‌کنیم، بر این باوریم که یکی از عوامل پیروزی ما از عملیات ثامن‌الانمه به بعد، به خاطر تغییر فرماندهی کل قوا یعنی بنی صدر بود. این حرف درستی است، اما یک چیز دیگر را نمی‌گوییم و آن اینکه این پیروزی‌ها نتیجه خون شهدان رجایی و بهشتی بود، زیرا خون طاهر و پاکیزه اثر دارد. به خدا قسم خون قاسم سلیمانی می‌توانست کشور را تکان بدهد.

■ **اما پس از این جنگ ۸ ساله، با همه فرازو نشیب‌هایش، جمهوری اسلامی دیگر نظامی نبود که بتوان به سادگی با آن سرشاخ شد. یعنی یک نوع تثبیت هم در داخل کشور، هم منطقه و هم در حوزه بین‌الملل اتفاق افتاد.**

این بزرگ‌ترین دستاورد جنگ است. یکی از بزرگ‌ترین دستاوردهای جنگ این است که دیگر کسی جرات تهاجم به ما را ندارد، البته این واقعیت در روی زمین است. این جنگ نشان داد که اگر کشوری جنگی را علیه جمهوری اسلامی آغاز کند، آغاز جنگ با او است، اما پایان جنگ با او نخواهد بود. پس از جنگ مشخص شد عامل ناشناخته‌ای به نام جمهوری اسلامی در دنیا وجود دارد (البته همچنان ناشناخته است) که می‌گوید اگر شما جنگ را شروع کنید، انتهای آن نامشخص است و این ابهام، عامل بازدارنده بسیار قوی است.

■ **شما در تحقیقات خود با نگاه علمی، محققانه و تاریخی با جنگ برخورد می‌کنید. اما آیا در افکار عمومی و محیط‌های دانشگاهی هم همین نگاه را بسط داده‌ایم؟**

من مطالب شما را در قواره دیگری مطرح می‌کنم. ببینید! آنچه شما بررسی عالمانه

اما یک نکته دیگر، اینکه در مسأله «جنگ جنگ تا یک پیروزی» یعنی رسیدن به یک پیروزی برای رفتن پای میز مذاکره، مشکل ما اینجا بود که این حرف ما یا اساساً جمهوری اسلامی حامی جهانی نداشت. آنان می‌خواستند (نظام بین الملل) ما را فریب دهند. اساساً مگر می‌شود کسانی که صدام را علیه ما تحریک کردند، بپذیرند که خب! حالا فاو را گرفتید، بیایید مذاکره کنیم و این سهم شما و این سهم غرامت‌هایی که عراق باید بدهد؟ مگر چنین چیزی ممکن بود؟ آنان جنگ را به ما تحمیل کردند تا ظرفیت انقلابی ما را در مرزهای‌مان حبس کنند، دوم اینکه همه انرژی این ظرفیت را تضعیف و خرج خود بکنند. در این شرایط انتظار داشتید آنان بپذیرند که جمهوری اسلامی در جنگ پیروز شده است؟ معلوم است که این ضد غرض آنان است و اصلاً قابل دستیابی نیست.

اصلاً یک علت اینکه نتوانستیم قطعنامه ۵۹۸ را بپذیریم همین بود. قطعنامه را طوری تنظیم کرده بودند تا سر ما کلاه برود و نتوانیم مطالبات خود را محقق کنیم. ما فقط می‌گفتیم یک بند آن را به گونه دیگری تنظیم کنید، اما قبول نمی‌کردند. ما می‌گفتیم بند تعیین متجاوز را

## بیم نگاه

■ **یکی از بزرگ‌ترین دستاوردهای جنگ این است که دیگر کسی جرات تهاجم به ما را ندارد، البته این واقعیت در روی زمین است. این جنگ نشان داد که اگر کشوری جنگی را علیه جمهوری اسلامی آغاز کند، آغاز جنگ با او است، اما پایان جنگ با او نخواهد بود. پس از جنگ مشخص شد عامل ناشناخته‌ای به نام جمهوری اسلامی در دنیا وجود دارد (البته همچنان ناشناخته است) که می‌گوید اگر شما جنگ را شروع کنید، انتهای آن نامشخص است و این ابهام، عامل بازدارنده بسیار قوی است**

■ **ما راویان از نظر تجربه نظامی یک گام از فرماندهان عقب بودیم. دوم اینکه اصلاً فرصت جمع‌بندی و تجزیه و تحلیل وجود نداشت، سوم اینکه ما شخصیت تحلیلگر نظامی نبودیم، بلکه شخصیت تاریخی سیاسی بودیم. در نهایت هم اینکه اساساً فرصت این کار هم نبود. اینقدر بار و کار سنگین بود که با اینکه چهار دهه از جنگ می‌گذرد، هنوز بسیاری از آن منابع گویا نشده است**

■ **در اتاق فرماندهی «جنگ جنگ تا رفع فتنه» مطرح نبود، اما در افکار عمومی مطرح بود و همین امر زمینه بسیج نیرو را فراهم می‌کرد اما مسئولان این طور نمی‌گفتند. اتاق فرماندهی که برای جنگ طرح‌ریزی می‌کرده، استراتژی ترسیم می‌کرد و می‌خواست گام به گام به اهداف خود برسد، اینطور فکر نمی‌کرد که «جنگ جنگ تا رفع فتنه»**

■ **ارتش عراق زمان حمله به ایران ۱۳ لشکر داشت و زمانی که جنگ تمام شد، ۶۹ لشکر. پس ظرفیت ارتش عراق در پایان جنگ بیش از دو برابر شد؛ با ۱۳ لشکر جنگ را شروع کرد و با ۶۹ لشکر جنگ را تمام کرد. این می‌شود ۶ یا ۷ برابر، نه دو برابر**

■ **البته ما بچه‌های راوی که رگه‌های سیاسی داشتیم، باشامه خودمان وضعیتی شبیه به پذیرش قطعنامه را حس کرده بودیم. زمستان ۶۶ یک برنامه طنز در تلویزیون پخش شد که در آن، بندری می‌زدند و درباره پایان جنگ صحبت می‌کردند. من می‌فهمیدم که مسئولان کشور با این برنامه‌ها افکار عمومی را برای پایان جنگ آماده می‌کنند**

■ **جمهوری اسلامی ثبات جهانی و منطقه‌ای دارد، اما تحولات داخلی آن هنوز آرام نیافته است. این چه وضعی است که هنوز همه با هم دعوا می‌کنند، آن هم دعوای براندازانه! این چه وضعی است که نیروها با هم رقابت نمی‌کنند، بلکه یکدیگر را حذف می‌کنند. به خدا قسم شهادت قاسم سلیمانی یوم‌الله بود**

طبیعتاً برای خود یک محاسبه عقلانی و البته منطقی دارد، به این معنی که با توجه به کسری‌ها، قوت‌ها و ضعف‌ها تصمیم می‌گیرد. اما اگر همین فرمانده عوض شود، فرمانده بعدی قطعاً نظر دیگری درباره همین واقعیت‌های موجود خواهد داشت. چراکه حتی در مسائل نظامی نیز مسائل انسانی تأثیر زیادی دارد. پس تا اینجا مشخص شد که تفاوت نگاه یک فرمانده ارتش و یک فرمانده سپاه کاملاً طبیعی است. با وجود همه این‌ها، نباید این واقعیت را فراموش کرد که نگاه همه فرماندهان مثبت بود و همه در پی انجام بهترین کار و به دست آوردن بیشترین موفقیت بودند.

اما در کنار همه این‌ها، واقعیت مگر غیر از این است که اگر من فرمانده ارتش باشم، آیا می‌توانم به چیزی غیر از منفعت ارتش فکر کنم؟ اساساً من در این سمت هستم تا منفعت ارتش را رعایت و تأمین کنم. یا اگر فرمانده سپاه باشم هم باید به منفعت سپاه فکر کنم. این قضایا در چهار عملیات اول که هنوز جنگ به گره برخورده بود و شهید صیاد شیرازی و محسن رضایی با هم صمیمی‌تر رفتار می‌کردند، چندان بروز و ظهور نداشت. صمیمی‌تر بودن به این معنی نیست که پیش از این رفتارشان صمیمی نبود، بلکه در زمان مورد اشاره آنان انسجام بیشتری داشتند و به نوبه خود این انسجام به بدنه ارتش و سپاه هم منتقل می‌شد و کار راحت‌تر دنبال می‌شد. ضمن اینکه تا پیش از این، ما به بن‌بستی به نام عملیات رمضان بر نخورده بودیم که نقاط ضعف، خود را نشان بدهد. تا عملیات رمضان، دور پیروزی بسیاری از مسائل را قابل گذشت می‌کرد و از کنار برخی از نقاط ضعف عبور می‌کردیم. پس از عملیات رمضان بود که نقاط ضعف خود را نشان داد.

پس از عملیات رمضان، شهید صیاد تصور می‌کرد که توانایی سپاه به نیروی مردمی است، که درست هم بود. اما اشتباه او در این بود که فکر می‌کرد اگر بخش بسیج سپاه به ارتش داده شود، او می‌تواند همان کار سپاه را انجام دهد، درحالی‌که شدنی نبود. زیرا بسیج یعنی یک ملات فرهنگی که از دل سپاه بیرون آمده است. بستر فرهنگی سپاه و بسیج یکی است و از یک جنس هستند، اما جنس ارتش و بسیج اصلاً با هم جور در نمی‌آید. به گمانم در آستانه والفجر ۸ بود که بسیجی‌ها را نزد فرماندهان ارتش می‌فرستادیم، اما گاهی مشاهده شد که آنان از ارتش فرار می‌کردند. این امر به معنی بد بودن ارتش نیست، بلکه نشان می‌داد که اساساً سپاه و بسیج هستند که با هم یک محیط همگن دارند. کما اینکه در بسیاری از عملیات‌ها وقتی افراد به صورت بسیجی به جبهه می‌رفتند، به صورت محله‌ای در جبهه‌ها حاضر می‌شدند تا جایی که بچه‌های یک گردان به گردان‌های دیگر نمی‌رفتند.

■ **یک مسأله دیگر استراتژی جمهوری اسلامی در جنگ بود. برخی قائل هستند که استراتژی ما پیش و پس از فتح خرمشهر با هم تفاوت داشت، یا آقای حسین علایی معتقد است آقای هاشمی رفسنجانی این جسارت و توانایی را داشت که شعار یا استراتژی «جنگ جنگ تا رفع فتنه» را به استراتژی «جنگ جنگ تا یک پیروزی» تبدیل کند. تفاوت این دو شعار و استراتژی چیست؟ ما از چه زمانی استراتژی «جنگ جنگ تا یک پیروزی» را انتخاب کردیم و آیا این یک پیروزی به دست آمد یا خیر؟**

ببینید! ما گاهی در بررسی شعار «جنگ جنگ تا رفع فتنه» افکار عمومی را مبنا قرار می‌دهیم و گاهی اتاق فرماندهی را مبنا قرار می‌دهیم. در اتاق فرماندهی «جنگ جنگ تا رفع فتنه» مطرح نبود، اما در افکار عمومی مطرح بود و همین امر زمینه بسیج نیرو را فراهم می‌کرد. بنابراین، اگر شما از یک بسیجی درباره چرایی جنگ می‌پرسیدید، قطعاً به شما پاسخ می‌داد که «جنگ تا رفع فتنه».

اما مسئولان این طور نمی‌گفتند. اتاق فرماندهی که برای جنگ طرح‌ریزی می‌کرده، استراتژی ترسیم می‌کرد و می‌خواست گام به گام به اهداف خود برسد، اینطور فکر نمی‌کرد که «جنگ جنگ تا رفع فتنه». مهم‌تر از همه اینکه حتی امام(ره) هم نگفت «جنگ جنگ تا رفع فتنه» بلکه گفت «اگر...» امام(ره) می‌گفت «اگر هم تا رفع باشد، مجاز هستیم (بجنگیم)». البته این عین جمله امام نیست، اما عین مفهوم جمله امام هست. اما ما به عنوان بدنه که خطاب به امام می‌گفتیم «از تو به یک اشاره از ما به سر دودین» می‌گفتیم جنگ تا رفع فتنه.

در کنار اینها باید توجه داشت که شعار «جنگ جنگ تا پیروزی» شعار عقلی و منطقی است، اما واقعیت این است که ظرفیتی در افکار عمومی به نام «جنگ تا رفع فتنه» وجود داشت. مگر غیر از این است که نظام‌ها باید تابع افکار عمومی باشند؟ و آقایان رؤسا، یا باید افکار عمومی را اصلاح کنند، یا اگر اصلاح نمی‌کنند، از افکار عمومی تبعیت کنند. ولی ما نمی‌توانستیم این کار را بکنیم، زیرا اگر در زمینه شعار جنگ تا رفع فتنه افکار عمومی را تعدیل می‌کردیم، جنگ می‌خواید و اصلاً نمی‌توانستیم بجنگیم. ما به این افکار عمومی و به این آرمان‌ها نیاز داشتیم تا بتوانیم با انرژی دفاع کنیم و بجنگیم.



امیر حبیب، ایران

یکی از عناوین مطالعاتی فرماندهی در جنگ بود، اما این پروژه هنوز تمام نشده است، در صورتی که باید یکی از اساسی‌ترین پروژه‌های مادر باره جنگ باشد. به این دلیل تمام‌نشد که درباره منابع انسانی یا آنچه به عنوان مدیریت جنگ می‌شناسیم، چیزهای مکتوبی وجود ندارد، در حالی که استنتاج‌ها و بررسی‌ها باید از دل مکتوبات صورت بگیرد و برای این منظور باید اطلاعات را وایان و فرماندهان را استخراج کنیم تا بفهمیم ما چطور جنگ را فرماندهی کردیم. اما هنوز نوع فرماندهی‌ها که فرماندهی موفق‌ی هم بود، مشخص نیست

داشتیم، در عملیات کربلای ۵ استفاده کردیم و دیگر برگ تازه‌ای برای رو کردن نداشتیم. به این ترتیب، به تعبیری جنگ پس از این عملیات تمام شد و پس از آن بود که قطعنامه ۵۹۸ در سازمان ملل تصویب شد. بنابراین نباید پایان جنگ را زمان پذیرش آتش بس و قطعنامه از سوی ایران بدانید، بلکه باید بگویید واقعیت و حقیقت عملیات کربلای ۵ است و بقیه، یعنی تا سال ۶۷، شمارش معکوس پایان جنگ است.

■ **یکی از مسائلی که در بررسی تاریخی جنگ باید بررسی شود، مدیریت یا فرماندهی جنگ است. در همه سال‌های جنگ شاهد هستیم که فرماندهان میان ارتش و سپاه دست به دست می‌شود. ساسیون گاهی فرماندهی را به ارتش می‌سپارند و گاه به سپاه. چرا از سال ۵۹ تا ۶۷، تکلیف فرماندهی جنگ مشخص نمی‌شود؟**

نمی‌دانم. البته می‌توانم اینطور بگویم که نظام سیاسی برخاسته از انقلاب اسلامی، یک نظام یا ساختار نظامی نبود. یقین بدانید که اگر نظام جمهوری اسلامی با این مختصات سیاسی و فرهنگی نبود، این کار، یعنی دست به دست کردن فرماندهی را انجام نمی‌داد. اگر یک نظام سیاسی دیگر مانند صدام بود، قطعاً یک بار برای همیشه در این باره تصمیم می‌گرفت. به عبارت دیگر، اگر نظام دیگری غیر از نظام ما بود، حتماً این کار را نمی‌کرد که هم نیروی نظامی سپاه داشته باشد و هم نیروی نظامی ارتش. حداقل ماجرا این بود که یک ستادکل مقتدر ایجاد می‌کرد و از طریق این ستادکل، این دو نیرو را به صورت جدی به کار می‌گرفت، اما قطعاً با دو هویت وارد جنگ نمی‌شد و انرژی خود را میان این دو نیرو تقسیم نمی‌کرد. بخشی از تصمیم نگرفتن در این باره، ناشی از این بود که انقلاب با یک انقلاب انسانی

بود، یک انقلاب گل جای گلوه. آیا یک انقلاب گل جای گلوه می‌تواند مانند صدام، فرماندهی را که در جنگ عقب‌نشینی می‌کند، اعدام کند؟ اصلاً نمی‌تواند چنین کاری بکند. آیا چنین انقلاب و چنین نظامی، می‌تواند ارتشی را که برای خود هویت دارد خلع درجه کند؟ نمی‌تواند. ببینید! شالوده انقلاب ما فرهنگی بود و این فرهنگ در بسیاری از موارد دست و پای ما را بسته بود. البته، فرهنگی بودن انقلاب ما خصلت بسیار متعالی بود و چه خوب که همین طور هم بود.

■ **شما در دوره‌ای راوی محسن رضایی در جنگ بودید و دیگران هم راویان دیگر فرماندهان. تعیین راوی برای فرماندهان با هدف مستندسازی وقایع بود و نتیجه طبیعی این مستندسازی باید ثبت و تدوین خطاها یا موفقیت‌های قرارگاه‌ها، فرماندهی و مناطق عملیاتی باشد تا برای آینده از آنها درس بگیریم.**

تصور شما است که آنچه از طریق راویان جمع می‌شد، باید به تجربه تبدیل می‌شد، اما اساساً امکان تحقیق آن وجود نداشت. به این دلیل که ما راویان از نظر تجربه نظامی یک گام از فرماندهان عقب بودیم. دوم اینکه اصلاً فرصت جمع‌بندی و تجزیه و تحلیل وجود نداشت، سوم اینکه ما شخصیت تحلیلگر نظامی نبودیم، بلکه شخصیت تاریخی سیاسی بودیم. در نهایت هم اینکه اساساً فرصت این کار هم نبود. اینقدر بار و کار سنگین بود که با اینکه چهار دهه از جنگ می‌گذرد، هنوز بسیاری از آن منابع گویا نشده است.

■ **تفاوت فرماندهی ارتش و سپاه چه بود و چرا یک کاسه نشد؟**

به هر صورت شخصیتی که فرمانده سازمانی همچون ارتش است یا سازمانی مانند سپاه،